

بابت

معمولاً در نسبت دادن یک تعهد حقوقی و یا یک وجه نقدی که بر ذمه یک شخص حقیقی و یا حکمی موجود بوده و قابل ادا باشد، استعمال میگردد. پښتو: [بابت]

باج گیری

مال یا وجهی که شخص به سبب قدرت، زور، تهدید و نفوذ خود از افراد میگیرد. پښتو: [باج گیری]

بار عامه

توزیع نمودن مخارج عامه متناسب به تعداد نفوس (اتباع) یک کشور. پښتو: [عامه بار]

بار نامه

رسید حاوی فهرست اموالیکه برای حمل و نقل پذیرفته شده و از طرف یک مؤسسه حمل و نقل به فرستنده محمولات صادر می شود. پښتو: [بارلیک]

بارنامه هوایی

سندی که به منظور انتقال مال از طریق فضا و مبنی بر تاریخ پرواز، تعداد بسته، وزن، نوعیت مال، مرجع تسلیمی و شهرت مالک از طرف نماینده گئی خطوط هوایی ترتیب میگیرد. پښتو: [هوایی]

بازپرداخت اشتباهی

مکلفیت مدیون گمرکی از مسترد نمودن بازپرداخت اشتباهی بعد از ابلاغ، در مطابقت با احکام قانون. پښتو: [په اشتباهي توگه بیرته وړکړل]

بازپرداخت گمرکی

استرداد قسمی یا کلی دین تأدیه شده گمرکی. پښتو: [گمرکی بیرته وړکړل]

بازار

محلّی که در آن کالاها و امور تجارّتی مورد معامله قرار می گیرد. پښتو: [بازار]

بازار آزاد

بازاری که معاملات در آن به رضایت طرفین صورت میگیرد. این چنین بازار را "بازار عادی" نیز گویند. پښتو: [آزاد بازار]

بازار رسمی

بازاری که در آن براساس اعتبار و بورس معامله انجام میگیرد. چنین بازار را "بازار منظم" نیز می نامند. پښتو: [رسمي بازار]

بازار سیاه

بازاری که در آن برخلاف قوانین موضوعه راجع به قیمت و جیره بندی، معاملات صورت میگیرد. پښتو: [تود بازار]

بازار مالی

بازار پولی که در آن داد و ستد اسناد بهادار و سایر فعالیت های مربوط به چنین بازار صورت گیرد. پښتو: [مالي بازار]

بازار موسمی

بازاری که بطور مرتب اما با وقفه های منظم معاملات در آن صورت میگیرد. چنین بازار را "بازار مکاره" نیز می گویند. پښتو: [موسمي بازار]

بازرسی

بررسی ایکه توسط مراجع عدلی و قضائی، بر مبنای اطلاعات حاصله و آثار و علائم جرایم صورت میگیرد. پښتو: [تول]

باشگاه (پناهگاه)

ساحه معین طبیعی و یا مصنوعی که به منظور نگهداری، تکثیر نسل، حفظ و حمایه کامل انواع مختلف حیوانات و محیط زیست آنها تثبیت و در مطابقت با احکام قانون، شکار و هر نوع بهره برداری در آن ممنوع میباشد.

پښتو: [پناه ځای (پښځای)]

باشی کارگرم

شخصی ناظر کار کارگرم که صلاحیت سفارش را راجع به استخدام و بر طرفی آنها دارا میباشد.

پښتو: [د کارگرمونو باشی]

باطل

آنست که اصلاً غیر مشروع بوده و به هیچ حالی افاده حکم را نمی کند.

پښتو: [باطل]

باغی

شخصی که به حکومت مستقر اطاعت ننموده، با توسل به زور و قدرت برای تغییر نظام حکومتی و یا تغییر حکام فعالیت می کند.

پښتو: [باغی]

باکره

دختری که هنوز شوهر نکرده و بکارت او زائل نشده باشد.

پښتو: [باکره]

بالغ

شخصی که بلوغ وی به یکی از علایم قانونی و شرعی ثابت شده باشد. (مراجعه شود به بلوغ).

پښتو: [بالغ]

باند

جناح، تشکیل، جمعیت سازمان یافته و دسته متشکل از سه نفر و یا بیشتر از آن که باعث اخلال نظم عامه گردد.

پښتو: [بانده]

باند سازمان یافته مجرمین

جمعیت متشکل از سه نفر یا بیشتر از آن که با توافق و تباری قبلی برای انجام یک یا چند عمل مجرمانه بطور عام یا خاص اقدام می نماید، مشروط بر اینکه هدف آنها ارتکاب جرم بطور مستمر باشد.

پښتو: [د مجرمینو سازمانی بانده]

باندتیزم

سازماندهی مسلحانه علیه موسسات و ادارات دولتی به منظور غارت نمودن و صدمه رسانیدن به آن ها.

پښتو: [باندتیزم]

بانک

مؤسسه ای که بصورت شرکت های سهامی با داشتن اساسنامه مطابق احکام قانون تشکیل و فعالیت مینماید.

پښتو: [بانک]

بانک تجارتي

بانکی که وظیفه عمده آن گرفتن امانات و قروض برای مقاصد تجارتي و انتفاعی میباشد.

پښتو: [سوداگریز بانک]

بانک داخلی

شخص حکمی که طبق احکام قانون تاسیس و دفتر مرکزی یا محل اصلی داد و ستد آن در داخل کشور واقع باشد.

پښتو: [داخلي بانک]

بانک کارگذار

بانک خارجی که با در نظر داشت یک قرارداد مالی با بانک عامل از طرف خریدار به گشایش اعتبار اسنادی، حدود ضمانت نامه، اقدام و یا ایفای تعهدات خریدار در مقابل صادر کننده، تعیین و یا تقبل مینماید.

پښتو: [د کارگزار بانک]

بانکنوت

وسیله ای که به مقصد استعمال بحیث پول یا برابر با پول، مورد استفاده قرار میگیرد و به استیذان مرجع ذیصلاح قانونی در مطابقت به احکام قانون در کشور یا محل دیگر نشر می شود. پښتو: [بانکنوت]

بایع

شخصی که چیزی را بفروش میرساند. پښتو: [بایع]

بچه بازی

سوء استفاده جنسی از پسران به منظور ارضای تمایلات شهوانی و جنسی. پښتو: [بچه بازی]

بدعت

به وجود آوردن یک امر قولی و یا فعلی جدید که در شریعت سابقه نداشته باشد. پښتو: [بدعت]

بدل

هر عوضی که در عقود در برابر منافع، اموال، اعیان و حقوق قرار گرفته، شرعاً و قانوناً مبادله آن جواز داشته باشد. پښتو: [بدل]

بدل بیمه

وجه یا منفعتی که در صورت وقوع حادثه یا خطر به مشتری پرداخته میشود. پښتو: [بدل بیمه]

بدلین

هر دو عوضی که در عقود مورد مبادله طرفین قرار گرفته، ثمن و مبیعه را افاده مینماید. پښتو: [بدلین]

بذر

کشت نمودن دانه و نبات. پښتو: [بذر]

برائت الذمه

حالت اصلی متهم الی زمانیکه به حکم نهایی محکمه با صلاحیت محکوم علیه قرار نگیرد. پښتو: [برائت الذمه]

برائت الذمه شخص حواله داده شده

خالی بودن ذمه شخص حواله داده شده از تعهد به پرداخت دین حواله شده یا حواله آن بر غیر و قبول حواله از طرف غیر. پښتو: [د حواله و ذکرل شوي شخص برائت الذمه]

برائت الذمه کفیل

خالی شدن ذمه کفیل از تعهد به تسلیم دادن مکفول یا تادیه دین موضوع کفالت به مکفول له. (مراجعه شود به کفیل). پښتو: [د کفیل برائت الذمه]

برات

سندی که به موجب آن صادر کننده از مخاطب میخواهد که در مؤعد تعیین شده مبلغی را در وجه شخص ثالث یا به او حواله کرده و یا در وجه حامل پرداخت نماید. پښتو: [برات]

برات انتقالی

براتی که به موجب آن ظهر نویس وجه سند را به شخص ثالث انتقال میدهد. (مراجعه شود به برات). پښتو: [انتقالی برات]

برات تجارتي

برات تبادلوی حاوی تادیات مربوط حمل و نقل مال التجاره. پښتو: [سوداگریز برات]

برات خارجی

براتی که محل صدور و محل تأدیه آن دو کشور جداگانه باشد. (مراجعه شود به برات). پښتو: [بهرنی برات]

برادر پدری

برادری که با میت، در پدر شراکت داشته باشد.

پښتو: [پلارنې وروڼ]

بطلان

حالتی که ماهیتاً نا مشروع شناخته میشود. پښتو: [بطلان]

بطلان استجواب

عدم مراعات قواعد اساسی حین استجواب متهم.

پښتو: [د استجواب بطلان]

برادر عینی

برادری که با متوفی از یک پدر و مادر باشد.

پښتو: [عیني وروڼ]

بطلان بیمه

حالتی که عقد بیمه نسبت مغایرت انعقاد آن با شروط

قانونی فاقد اعتبار باشد. پښتو: [د بیمې بطلان]

برادر مادری

برادری که با متوفی از مادر یکی باشد. (مراجعة شود به

برادر پدری). پښتو: [مورنې وروڼ]

بطلان تفتیش

حالتی که تفتیش بنابر عدم مراعات احکام قانون صورت

گرفته باشد. پښتو: [د تفتیش باطلېدل]

بررس مستقل بیرونی

شخص مجربی که از طرف بانک مرکزی به منظور

بررسی و تحفظ سیستم و اصول مناسب حسابداری در

یک بانک داخلی توظیف میگردد.

پښتو: [بهرنې خپلواک بررس]

بطلان حواله مقیده

حالتی که حواله ایکه منشأ آنرا دین تشکیل دهد، بنابر

یک امری، قبل از حواله داده شده از بین برود.

پښتو: [د مقیده حوالې بطلان]

بری الذمه

حالتی که شخص فاقد مسوولیت مدنی و جزایی باشد،

آنرا حالت اصلی نیز مینامند. پښتو: [بری الذمه]

بطلان شهادت

بطلانی که در مورد شهادت غیر مشروع و غیر قانونی

تطبیق میشود. پښتو: [د شهادت بطلان]

بزهکار

شخصی که به کارهای نامشروع و خلاف قانون مبادرت

میورزد. پښتو: [بزهکار]

بطلان فیصله

حالتی که در ماهیت فیصله نواقص موجود و باعث بی

اعتبار شدن فیصله میگردد. پښتو: [د پرېکړې باطلېدل]

بست

بخشی از تشکیل که به اساس آن کارکن وظیفه محوله

را انجام می دهد. پښتو: [بست]

بطلان مضاربت

مضاربت وقتی باطل پنداشته میشود که فاقد شرایط

شرعی و قانونی باشد. پښتو: [د مضاربت بطلان]

بصمات

انگشتی که حین تحریر سند وضع یا گذاشتن آن بالای

سند حتمی است. پښتو: [بصمات]

بطلان مطالبهٔ دین

حالتی که محکمه بنا بر اسباب، قرائن و دلایل، حق مطالبه دین داین را باطل می نماید.

پښتو: [د دین د بطلان مطالبه]

بطلان مطلق

بطلانی که زیان آن به نظم عمومی عاید بوده و هر کس تقاضای آن را از محکمه نموده میتواند.

پښتو: [مطلق بطلان]

بطلان نسبی

بطلانی که زیان آن به نظم خصوصی عاید بوده و فقط متضرر، تقاضای بطلان را از محکمه نموده میتواند.

پښتو: [نسبی بطلان]

بغاوت

انجام هر عمل ضد حاکمیت توسط اتباع که منتج به اخلال نظم عامه گردد.

پښتو: [بغاوت]

بقای عدت

حالتی که زوجه در عدت طلاق و یا وفات شوهر خود قرار داشته باشد.

پښتو: [د عدت بقاء]

بکر

شخص مسلمانیکه هنوز عقد ازدواج صحیح را منعقد ننموده یا عقد را منعقد نموده اما وطی صورت نگرفته باشد.

پښتو: [بکر]

بکس محل واقعه

بکسی که برای استفاده و جمع آوری دلایل و آثار موجود در صحنه جرم همراه با محقق جنائی میباشد.

پښتو: [د پېښې د خای بکس]

بل

شرح تحریری اجناس فروخته شده با قیمت آن که به خریدار یا مستهلک سپرده میشود.

پښتو: [بل]

بلا انقطاع

عدم واقع شدن کدام انقطاع در تداوم داشتن و حایز بودن یک حق، برای شخصی.

پښتو: [بلا انقطاع]

بلا فاصله

حالت جرم مشهود که آثار آن بیانگر وقوع میباشد. زیرا علامات جرم هنوز از بین نرفته و بحال خود باقی است.

پښتو: [بلا فاصله]

بلند رفتن گراف جرایم

افزایش شدید و قابل توجه تعداد جرایم در میان یک جمعیت معین به نسبت سال یا سالهای قبل.

پښتو: [د جرایم د گراف لوی والی]

بلوغ

رسیدن به کمال و نموی جسمانی.

پښتو: [بلوغ]

بلوغ علمی

رشد نهایی اعضای جنسی.

پښتو: [علمی بلوغ]

بنای وقفی

تعمیر و ساختمانی است که به غرض استعمال طبقه خاص و یا مردم عام وقف شده باشد. (رجوع شود به وقف).

پښتو: [وقف شوی ودانی]

بنت

قرابت فروع مونث شخص تا هر درجه ای که پاینتر باشد.

پښتو: [بنت]

بنوت

قربانیت فروع شخص اعم از مذکر و مؤنث که شرعاً و قانوناً ثابت باشد. پښتو: [بنوت]

بور

زمینی که زراعت نشده باشد. پښتو: [بور]

بودجه غیر توحیدی

وجوه غیر توحیدی، شامل مساعدت های پولی سازمانهای بین المللی و دول خارجی و تخمین مساعدت، در مطابقت با احکام قانون که در وجوه توحیدی بانک مرکزی شامل نمی گردد. پښتو: [غیر توحیدی بودجه]

بورس

بازاری که در آن اوراق بهادار مورد داد و ستد قرار گرفته و قیمت اوراق مزبور نیز با توجه به میزان عرضه و تقاضا تعیین و اعلان میگردد. پښتو: [بورس]

به دار آویختن

عملی که در آن ناحیه گردن شخص مطابق به فیصله قطعی محکمه ذیصلاح و منظوری رئیس جمهور تحت (ریسمان دار) قرار گرفته و نسبت فشار وزن بدن مجرای تنفسی مسدود گردیده و سبب مرگ میگردد. پښتو: [به دار زول]

بهره برداری از مشاع

گرفتن انتفاع از حصه مال مشاع توسط مالک آن. پښتو: [له مشاع څخه ګټه اخیستن]

بی احتیاطی

وضعیتی که در آن مرتکب عمل، پیشینی اوضاع و احوال امور مربوط به نتایج عمل مشروع خویش را نمی نماید و در نتیجه این عدم توجه (فعل) ایجاد زیان می نماید. پښتو: [بې احتیاطی]

بی اعتبار شدن سند

از اعتبار قانونی افتیدن یک سند، بنابر دلایل و اسناد، بتاسی از حکم قانون. پښتو: [د سند بې اعتبار کېدل]

به ارث بردن حق قصاص

حالتی که مقتول در قتل عمدی، هیچ ورثه مستحق قصاص نداشته باشد و تنها قاتل این حق را شرعاً به میراث ببرد. پښتو: [د قصاص د حق په میراث وړل]

بهره برداری

کسب منفعت از مجنی علیه جرایم اختطاف یا قاچاق انسان از طریق استخدام خرید فروش، گماشتن به فعالیت های جنسی، جنایی و غیره. پښتو: [ګټه اخستل]

به ودیعت گذاشتن ثمن

به ودیعت گذاشتن بدل میبعه. پښتو: [د ثمن په ودیعت ایښودل]

بنیاد حقوقی

مجموعه اموالی که برای تحقق بخشیدن یک هدف اجتماعی تخصیص داده شده باشد و تابع یک سلسله قواعد حقوقی است که در اساسنامه آن منعکس می شود. پښتو: [حقوقی بنیاد]

بودجه

سند تقنینی که در آن عواید و مصارف سالانه یک دولت مشخص میگردد. پښتو: [بودجه]

بودیجه عمومی

اسناد حاوی درآمدها و مخارج پیشینی شده براساس برنامه ها و اهداف معین دولت برای یک دوره یکساله. پښتو: [عمومی بودجه]

بی بضاعت

شخصی که نظر به عدم توانائی مالی، در موضوعات جنائی، قدرت استخدام وکیل مدافع را نداشته باشد. پښتو: [بپوزله (بی بضاعت)]

بی حرمتی

عمل مخالف به عرف و اخلاق عمومی که بحیثیت اشخاص صدمه وارد کند. پښتو: [بې حرمتي]

بی طرفی تحقیق

بی طرفی کامل محقق در رسیدن به حقیقت در یک قضیه جزائی. پښتو: [د تحقیق بې طرفي]

بی طرفی قاضی

رعایت تساوی حقوق اتباع و تطبیق احکام قوانین نافذه جمهوری اسلامی افغانستان. پښتو: [د قاضي بې پلوي]

بی طرفی مشروط

نوعی بیطرفی که به امر یا اموری شرط شده باشد. (مراجعه شود به بیطرفی). پښتو: [مشروطه ناپلوي]

بی مبالاتی

نوعی بی احتیاطی به صورت ترک فعل و خودداری از انجام عملی که در انجام آن احتیاط شرط است. پښتو: [بې مبالاتي]

بیجک

لست اموالی که قیمت ها و مقادیر اشیاى مندرجه را نشان میدهد. پښتو: [بیجک]

بیطرفی

حالتی که یک کشور بنا بر وضعیت سیاسی، نظامی و حقوقی، در صورت بروز هر گونه مخاصمه و جنگ بین سایر کشورها از هر نوع جانبداری خودداری ورزد. پښتو: [ناپلوي]

بیطرفی اختیاری

بی طرفی ای که به موجب آن یک دولت، در شامل شدن در جنگ بین دول دیگر یا عکس آن مخیر میباشد. پښتو: [اختیاري بی طرفي]

بیطرفی الزامی

بیطرفی که دول مختلف بنا بر مصالح خود، بلا قید و شرط بر اساس قراردادی، منطقه یا کشوری را بی طرف اعلام کرده و خود را ملزم به رعایت آن بدانند. (مراجعه شود به بیطرفی). پښتو: [الزامي ناپلوي]

بیطرفی قراردادی

نوعی از بیطرفی که دولت تحت الحمايه در یک قرارداد، متعهد میشود که بدون نظر دولت حامی هیچگونه جانبداری سیاسی نداشته باشد. (مراجعه شود به بیطرفی). پښتو: [قراردادي ناپلوي]

بیع

تملیک مال در مقابل عوض معلوم. پښتو: [بیع]

بیع استغلال

فروش مال به طور وفا، مشروط به اینکه آن را به اجرت گیرد. پښتو: [د بیع استغلال]

بیع اشتراک

فروش بعضی مبیعه به بعضی ثمن. پښتو: [د اشتراک بیع]

بیع بات

عبارت از بیع قطعی است. پښتو: [باته بیعه].

بیع باطل

بیعی که اصلاً و وصفاً صحت و مشروعیت نداشته باشد. پښتو: [باطله بیع].

بیع به شرط متعارف

بیعی که در عرف مردم یک محل قابل رعایت باشد. پښتو: [دمتعارف شرط له مخې بیع].

بیع تولیه

فروش به مثل ثمن اول. (مراجعه شود به بیع). پښتو: [تولیه بیع].

بیع جزاف (تخمین)

فروش یک مجموعه اموال یا اجناس بدون اندازه و مقدار آن. پښتو: [جزافه بیعه (تخمین)].

بیع حقوق متنازع فیه

فروش یک حق که بطور ثابت به شخص تعلق نگرفته باشد و بین بایع و شخص یا اشخاص دیگر روی آن منازعه وجود داشته باشد. پښتو: [د متنازع فیه حقوقو بیع].

بیع صحیح

بیعی که از حیث ذات و وصف مشروع باشد. (مراجعه شود به بیع). پښتو: [صحیحه بیع].

بیع غیر لازم

بیعی که در آن حق خیار موجود باشد.

پښتو: [نا لازمه بیع].

بیع غیر منعقد

بیعی که تنفیذ آن موقوف به شخص دارای صلاحیت باشد. (مراجعه شود به بیع). پښتو: [نا منعقدہ بیع].

بیع فاسد

بیعی که به اعتبار اصل خود مشروع ولی به اعتبار وصف مشروع نباشد. یعنی ذاتاً صحیح و از لحاظ اوصاف خارجی فاسد باشد. پښتو: [فاسده بیع].

بیع لازم

بیع نافذه که عاری از اختیارات برای طرفین عقد باشد. (مراجعه شود به بیع نافذ). پښتو: [لازمه بیع].

بیع متروکه

بیعی که محل آن متروکه باشد. (مراجعه شود به متروکه). پښتو: [د متروکې بیع].

بیع مرابحه

فروشی که در آن میبیه با مفاد فروخته شود. (مراجعه شود به بیع). پښتو: [مرابحه بیع].

بیع مزاینه

فروختن یک شی به تقدیر، تخمین، پیمانان و اندازه. پښتو: [مزاینه بیع].

بیع مشاع

تحت فروش گذاشتن حصه مشاع توسط مالک آن. پښتو: [مشاع بیع].

بیع مشروط به تجربه

بیعی که انعقاد آن معلق به شرطی بوده و آن عبارت است از قبول میبیه توسط مشتری بعد از اجرای تجربه مورد نظر. (مراجعه شود به بیع). پښتو: [په تجربه پورې مشروطه بیع].

بیع مشروط به دانستن ذائقه

بیعی که بعد از دانستن ذائقه و اعلام قبولی مشتری منعقد میگردد. (مراجعه شود به بیع).

پښتو: [په څکلو سره مشروطه بیع]

بیع مطلق

بیع عین به پول. (مراجعه شود به بیع) پښتو: [مطلقه بیع]

بیع معدوم

در صورتیکه میبعه حین انعقاد عقد وجود نداشته باشد، بیع معدوم پنداشته میشود. (مراجعه شود به بیع).

پښتو: [معدومه بیع]

بیع ملك غیر

فروشی که در آن ملك شخص غیر مورد معامله قرار میگیرد.

پښتو: [د بل چا د ملك بیع]

بیع منعقد

بیعی که به ایجاب و قبول انعقاد یافته باشد. (مراجعه شود به بیع).

پښتو: [منعقد بیع]

بیع موقوف

فروشی که نفاذ آن موقوف به آینده باشد.

پښتو: [موقوفه بیع]

بیع نافذ

بیعی که به حق غیر تعلق نداشته باشد. پښتو: [نافذ بیع]

بیع نسیه

بیعی که در آن برای پرداخت ثمن میبعه موعد معینی تعیین گردد.

پښتو: [نسیه بیع]

بیع وضعیه

فروش به کمتر از ثمن اول. (مراجعه شود به بیع). پښتو: [وضعیه بیع]

بیع وفا

بیعی که در آن شرط گذاشته شده باشد که هر گاه بایع ثمن میبعه را به مشتری پردازد، مشتری میبعه را به وی مسترد مینماید.

پښتو: [وفا بیعه]

بیلائس سالانه وقت کار

تعیین و سنجش مجموع استفاده از وقت کار (آغاز و انجام)، مبنی بر رژیم کار از طرف مرجع ذیصلاح در مطابقت به احکام قانون.

پښتو: [د کار د وخت کلنی انډول]

بیلائس مجموعی الزامی حقیقی

اوسط بیلائس ذخایری الزامی روز مره.

پښتو: [د حقیقی الزامی زیرمو مجموعی بیلائس]

بیلائس مجموعی ذخایر حقیقی

اوسط دارایی های حقیقی روزانه که واجد شرایط باشد. پښتو: [د حقیقی زیرمو مجموعی بیلائس]

بیماری اراده

حالتی که شخص عقلاً بیمار بوده و این بیماری بر قوه تعقل آدمی اثر میگذارد. پښتو: [د ارادې ناروغي]

بیمه

قراردادی که به موجب آن یک طرف (شرکت بیمه) تعهد می کند در بدل پرداخت وجه یا جوهی از جانب مقابل (بیمه شونده)، در صورت وقوع یا بروز حادثه، خسارات وارده بر او را جبران نموده، یا وجه معینی را پردازد.

پښتو: [بیمه]

بیمه بر حیات غیر

بیمه حیات شخصیکه در عقد بیمه طرف نبوده، بلکه شخص دیگری بنا بر موافقت تحریری وی عقد بیمه حیات را به نام و حساب وی منعقد میسازد.

پښتو: [د بل چا د ژوند بیمه]

بیمه بیکاری

بیمه ای که به منظور حمایت نمودن بیمه گذاران بمقابل خساره ناشی از عدم توان یافتن کار و شغل مفید بمیان آمده باشد.

پښتو: [د وړکار تیا بیمه]

بیمه حادثه

عقدی مبنی بر تادیه یک مبلغ در صورت وقوع خساره، جرح یا مرگ در اثر حادثات.

پښتو: [د پښو بیمه]

بیمه سهام

بیمه ای که در آن بیمه گذار نیز قسمتی از خسارت وارده را متقبل می شود.

پښتو: [د سهام بیمه]

بیمه شونده

شخصی که بموجب عقد بیمه در مقابل پرداخت یکمقدار پول در برابر وقوع حادثه یا خطری که در عقد تعیین گردیده، بیمه شده است. (مراجعه شود به بیمه).

پښتو: [بیمه شوی]

بیمه صحی

بیمه ای که به منظور حمایت بیمه شده گان از خسارات مالی که معلول ناتوانی ناشی از مرض می باشد، بمیان می آید.

پښتو: [د روغتیا بیمه]

بیمه ضد حریق

بیمه ای که بموجب آن بیمه کننده اضرار ناشی از حریق و اضراری را که نتیجه حتمی حریق شمرده میشود، بیمه مینماید. (مراجعه شود به بیمه).

پښتو: [د اور بیمه]

بیمه عام

بیمه ای که به مقابل خسارات ناشی از تمام خطرات به استثنای خطر هایی که واضحاً در قرارداد تذکر یافته، بیمه گزار را حمایت می کند. (مراجعه شود به بیمه).

پښتو: [عامه بیمه]

بیمه عینی

انعقاد عقد بیمه به ارتباط عین.

پښتو: [عینی بیمه]

بیمه کننده

شخصی که بموجب عقد بیمه، تادیه یکمقدار پول یا تعویض عین را در حالت وقوع حادثه یا خطری که ضمن عقد تعیین گردیده به بیمه شونده تعهد می نماید.

پښتو: [بیمه کوونکی]

بیمه مستمر

بیمه ای که تاریخ انقضاء نداشته ولی بوسیله بیمه گذار یا بیمه گر لغو شده می تواند.

پښتو: [مستمره بیمه]

بینه

دلیلی که به تبیین و اظهار حقیقت دلالت کرده و نزد قضا بحیث دلیل ثبوت قبول گردد.

پښتو: [بینه]

بینه حسبه

شهادت در مورد حقوق الله.

پښتو: [حسبه بینه]

بینه خارج

شاهدی که شخص غیر متصرف آورده باشد.

پښتو: [بهر بینه]

بینه داخل

شاهدی که شخص متصرف آورده باشد.

پښتو: [دانني بینه]

بیوه

زنی که شوهرش داعی اجل را لیک گفته باشد.

پښتو: [اګونډه]